

# ایران



حضرت محمد(ص):

هیچ حبله‌گرو و خبائتکاری به بهشت نمی‌رود.

کنز العمال: ۴۳۷۷۷

- صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی
- مدیر مسئول: محمد حسن روزی طلب
- سردبیر: حسام الدین برومند
- معاون فنی: محمدعلی اکبری
- دبیران: مصطفی عبوسی (سیاسی)
- مهدی مهرپور (اقتصادی)
- مصطفی وثوق کیا (فرهنگی)

- زین رستمی وند (اجتماعی) • بنفشه غلامی (جهان)
- لیدا فخری (اندیشه) • محمد رضا عزیزی (گزارش)
- زهرا کشوری (زیست‌بوم) • فرناز قلعه‌دار (حوادث)
- مهدی کلهرنژاد (اجرائی)
- حجت حکیمی (صفحه‌آرایی)
- محسن جانی پور (ویراستاری)
- ابوالفضل نسایی (عکس)

- تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰؛ شماره: ۸۸۷۶۱۵۴؛ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
- پیامک: ۴۵۱۳۱۳؛ ۳۰۰۰ روابط عمومی • نشانی: تهران خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸
- صندوق پستی: ۵۳۳۸۸-۱۵۸۷۵ • امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰
- چاپ: چاپخانه‌های همشهری، شرکت چاپ جام‌جم
- سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارندگان گواهینامه اینزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
- پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
- انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۵-۸۸۴۸۸۹۲



الهی! تقوایی ده که از دنیا ببریم، روحی ده که از عقبی برخورداریم، یقینی ده که در آبر ما باز نشود و قناعتی ده تا صعوه حرص ما باز نشود.

**بخشی از مناجات‌نامه  
خواجه عبدالله انصاری**

## نقل قول

## ادای دین ما به شهدا با فیلم‌های سینمایی است

من با سینمای دفاع مقدس بیگانه نیستم. پیش‌تر در فیلم سینمایی «هیوا» و چندین و چند سریال دفاع مقدسی حضور داشتم، اما در ارتباط با ایفای نقش شهید ستاری در فیلم خورشید شانس بودم که پیشنهاد حضور در چنین نقشی را دریافت کردم.

بازی در نقش این شهید بزرگوار را برآمده از لطف خداوند و نوعی برگزیده شدن می‌دانم، همان‌طور که درباره حضور در سریال «شوق پرواز» هم گفتم که این لطفی از جانب خداوند بود که برکتش در زندگی من جاری شد. شهدا انسان‌های خاصی هستند و این شخصیت‌ها که ما به عنوان قهرمانان ملی دوران دفاع مقدس از آنها یاد می‌کنیم، از ظرفیت‌های ویژه‌ای برخوردارند؛ انسان‌هایی که برای وطن و مردم‌شان ایثار کردند و بدون شک چنین ایثارگرانی به منبع دیگری متصل هستند.

ما در سینما فقط می‌توانیم ادای آنها را دربریاوریم. من به واسطه حضور در نقش شهید ستاری سعی کردم ارادت قلبی‌ام را به این شهید بزرگوار نشان دهم.

بخشی از صحبت‌های این بازیگر  
یا تسنیم



اتابک نادری  
بازیگر



نشان‌های دولتی تحت اختیار رؤسای جمهور برای پدیدآورنده مؤلف اثر و پدیدآورندگان شاکله جمعی این موسیقی فاخر به عمل نیامده است؟! حقیقتاً ناسپاسی برخی مسئولان بالادستی عرصه هنر و فرهنگ در برابر چنین خدمات شایسته هنری بدجوری توی ذوق می‌زند و فضا را برای بی‌اس و ناامیدی می‌افزاید... هر چند که موسیقیدانان ایرانی با طبع سلیم خود به دیده اغماض نگریسته‌اند و همچنان هر زمان لازم باشد همراه مردم و دولت‌های خود برای ایرانی آباد و سرفراز قدم‌ها برمی‌دارند.

از دیگر آثار درخشان که زنده یاد احمد علی راغب و تنظیم‌های جاودانه نابغه موسیقی زنده یاد مجتبی میسرزاده، که حقیقتاً خود را وقف نغمه‌های دلنشین برای این جنگ حق در برابر باطل کرد از او هم تجلی‌به عمل نیامد و از دنیا رخت بریست، «خجسته باد پیروزی» از دیگر آثار، با صدای محمد گلریز و «سرود نیروی هوایی» رشید وطن دوست و «پیروزی» با صدای زنده‌یاد اسفندیار قره باغی یا آهنگسازی همایون رحیمیان و آثاری از اعلی اکبر پورگیلابی و صداهای اثر درخشان دیگر از یاد نرفتنی است.

اعتقادی مؤثر واقع می‌شد که گویی این جماعت باشعور موسیقیدان با ساز و حنجره و کلام در خط مقدم جبهه در حال رزم آفرینی و دفاع هستند. صدای سحربران و ناظری که از خوانندگان برتر دوران خود در این عرصه هم محسوب می‌شدند تا آهنگسازانی چون لطفی، مشکاتیان و علیزاده و کامکار به زیبایی هر چه تمام‌تر با یک گروه (آتسابیل) ساده اما پرمتحتوا و جانانه خدمتی سترگ در فرهنگ شنیداری انقلاب اسلامی و در زمان جنگ تحمیلی ارائه دادند، تا جایی که این تصنیف‌ها و آهنگ‌ترانه‌ها را مردم تمام‌عیار از خود دانستند و «سرود» نامیدند! اثر بی‌بدیل و بی‌نظیری که تاکنون نمونه‌اش نیامده به آهنگسازی هوشنگ کامکار و خوانندگی بیژن کامکار با اجرای ارکستر سمفونیک تهران با شعر حضرت مولانا از یاد نرفتنی است.

«کجایی ای شهیدان خدایی» اثری ممتاز و درخور توجه به لحاظ مبنای فکری، فنی و هنری در آن دوران بسیار بر گوش‌های رزمندگان و مردمان شهرها خوش نشست. متناسفانه تاکنون تقدیر درخور توجهی از سوی مقامات عالی‌رتبه به همراه

## جنگ موسیقی و موسیقی جنگ

ایران سرزمینی است که طی قرون، حمله‌ها به آن شده است. البته ایرانیان هم در دوره‌هایی به دیگر ممالک حمله ورزی داشته‌اند. آنچه مسلم است این لشکرکشی‌ها و این مقاومت‌ها و این مقابله‌ها و سربازها به هر شکل، همراهی موسیقی رزم و حماسه را در برداشته است، چرا که موسیقی رزم و بزم هزاره در فرهنگ ایرانی درتوارخ ذکر شده است. نخستین نمونه‌های سرود و مارش نظامی در دوران ناصری به قبیل از ۱۸۷۳ تا ۱۹۰۹ میلادی برمی‌گردد که آلفردزبان با تیتست لومر فرانسوی بنیان نهاد و سپس غلامرضا مین‌باشین و غلامحسین درویش و گلنل علیبنقی وزیرری ادامه‌دهنده بودند. طبیعتاً نمونه‌های شنیداری پیش از یکصد و پنجاه سال گذشته وجود ندارد و هر آنچه ثبت و ضبطی هم شده باشد، در زمان جنگ جهانی اول و دوم و خرده جنگ‌های منطقه‌ای و نهایتاً مربوط به هشت سال دفاع مقدس جنگ تحمیلی عراق به ایران است. ناگفته نماند که سربازی و دلوری و رشادت و ایثار رزمندگان ایرانی فقط در برابر ارتش بعثی صدام نبود، بلکه تمامی کشورهای ابرقدرت همه جوره او را حمایت کردند و به نوعی خود در این جنگ نابرابر حضور داشتند. بالطبع چنین جنگ و حماسه‌ای با نغمه‌ها و آیین‌های ایرانی از تمامی قومیت‌ها همراه است که خودجوشانه هنرمندان و جماعت اهل فن موسیق‌ها هر یک به شکلی ارادتمندانه در خدمت رزمندگان دلیر کشور خود بودند. ترانه‌ها و موسیقی‌هایی در قامت تصنیف و آهنگ‌ترانه و سرود و مارش از ابتدای جنگ تحمیلی ساخته و پرداخته و



رضا مهدوی  
مری سرود،  
کارشناس موسیقی  
و منتقد هنری

روانه پخش از رسانه ملی در گستره رادیو و تلویزیون در کنار اجراهای زنده در برخی مناطق جنگی البته پشت جبهه برای تهییج و امیدافزایی رزمندگان تمامی نیروهای نظامی کشور در تمامی نقاط نوار مرزی شمال غربی تا جنوب غربی وجود داشت. اهالی موسیقی در گونه‌های فعالیت کاری خود، به درستی به این درک رسیده بودند که خوراک شنیداری مناسب مثل آهنگ‌ترانه لری «دایه دایه وفته جنگه» یادگار جنگ جهانی اول و یا نوحه خوانی‌های حاج صادق آهنگران و دیگران و گروه سرود «آباد» «مادربرام قصه بگو» چه خیرات و برکاتی برای رزم‌آوری هرچه بهتر و بیشتر رزمندگانی که موظف بودند و چه آنهایی که خودجوش و داوطلبانه در قامت بسیجی حضور داشتند می‌تواند به آنها انرژی و توان و امید و نشاط مضاعف دهد و اینکه حس و زنان و دین در جبهه‌ای دیگر با عنوان جبهه فرهنگ و هنر به یادشان هستند و حمایت می‌کنند. از همان ابتدای انقلاب اسلامی گروه‌های مختلف موسیقایی پروژه با هنرمندان نخبه مثل گروه چابوش به سرپرستی زنده یاد محمدرضا لطفی و حضور نوازندگان و آهنگسازان و خوانندگان تحصیلکرده و دغدغه‌مند متعهد ایران دوست، شاهد نمونه‌های عالی از نوع موسیقی دستگاهی در ساخت تمام‌قد موسیقی ملی بودیم. چه نغمه‌ها و آواها و شعر و ترانه‌هایی که شنوندگان را مبهوت و مسحور خود می‌کرد. ضربان‌ها، ریتم و الحانی که هر کدام در موضوعی آنچنان به لحاظ فنی - هنری و فلسفه زندگی و

## یادداشت

### جنگ موسیقی و موسیقی جنگ



رضا مهدوی  
مری سرود،  
کارشناس موسیقی  
و منتقد هنری

ایران سرزمینی است که طی قرون، حمله‌ها به آن شده است. البته ایرانیان هم در دوره‌هایی به دیگر ممالک حمله ورزی داشته‌اند. آنچه مسلم است این لشکرکشی‌ها و این مقاومت‌ها و این مقابله‌ها و سربازها به هر شکل، همراهی موسیقی رزم و حماسه را در برداشته است، چرا که موسیقی رزم و بزم هزاره در فرهنگ ایرانی درتوارخ ذکر شده است. نخستین نمونه‌های سرود و مارش نظامی در دوران ناصری به قبیل از ۱۸۷۳ تا ۱۹۰۹ میلادی برمی‌گردد که آلفردزبان با تیتست لومر فرانسوی بنیان نهاد و سپس غلامرضا مین‌باشین و غلامحسین درویش و گلنل علیبنقی وزیرری ادامه‌دهنده بودند. طبیعتاً نمونه‌های شنیداری پیش از یکصد و پنجاه سال گذشته وجود ندارد و هر آنچه ثبت و ضبطی هم شده باشد، در زمان جنگ جهانی اول و دوم و خرده جنگ‌های منطقه‌ای و نهایتاً مربوط به هشت سال دفاع مقدس جنگ تحمیلی عراق به ایران است. ناگفته نماند که سربازی و دلوری و رشادت و ایثار رزمندگان ایرانی فقط در برابر ارتش بعثی صدام نبود، بلکه تمامی کشورهای ابرقدرت همه جوره او را حمایت کردند و به نوعی خود در این جنگ نابرابر حضور داشتند. بالطبع چنین جنگ و حماسه‌ای با نغمه‌ها و آیین‌های ایرانی از تمامی قومیت‌ها همراه است که خودجوشانه هنرمندان و جماعت اهل فن موسیق‌ها هر یک به شکلی ارادتمندانه در خدمت رزمندگان دلیر کشور خود بودند. ترانه‌ها و موسیقی‌هایی در قامت تصنیف و آهنگ‌ترانه و سرود و مارش از ابتدای جنگ تحمیلی ساخته و پرداخته و

## یادداشت

### مسجد

**قسمت سوم / مسئول گروه‌های ایمانی** داشت گزارش می‌داد که در نیویورک چند سالی است تعداد مسلمانان بیشتر شده و به همین دلیل تعداد مساجد نیز بیشتر شده است. نسبت اهل سنت و شیعه هم ۵-۵ است. تعداد، تأثیر مستقیم بر تسهیلات دینی داشته و ۲ هفته است اجازه داده‌اند اذان پخش شود در محله‌هایی که تعداد مسلمانان آن اکثریت است. از مهم‌ترین مساجد نیویورک، مسجد کویتی بود که توریست‌های مسلمان را آنجا می‌برند. تایم اسکوتر را وسط کارهایمان زد کرده بودیم و جلوی برج امپایر در ماشین بودیم که نزدیک اذان شد.

قرار شد برای اقامه نماز مسجدی را پیدا کنیم. ۵ دقیقه داریم تا مسجد الرحمن. تایم اسکوتر را به برج‌های بلند و بلبوردهای بزرگ تبلیغاتی اش و وسعت بین چند برجش می‌شناسند. برخلاف تصور میدان نیست بلکه حالت یک مثلث دارد. ناغافل جلوی برج امپایر ایستادیم که از برج‌های معروف منهن است. برج امپایر نیز به بزرگی و بلندی و آسمان‌خراشی اش معروف است. شاید به همین دلیل بود که دنبال یک مسجد بزرگ آن اطراف می‌گشتم.

دنبال نقشه که رفتیم، رسیدیم کوچه پشتی برج امپایر و دقیقاً به موازات آن ساختمانی بود آیازتمانی که روی بنری باریک در محل ورودی زیرزمینش نوشته بود مسجد الرحمن. قلم منقبض شد. پیاده شدیم و رفتیم داخل. وای چه جویای کرد ارواح‌مان، رحمت می‌بارید از مسجد اهل سنت الرحمن. چقدر وسط آن همه بالا و پایین نیویورک و کار و تلاش احتیاج داشتیم به این همه آزاد شدن روح چه تنگنایی بالای پله‌ها بود در خیابان‌های منهن و کارهای سازمان مللی مان. از ایران که می‌آمدیم پشت کرده بودیم به شرق و دور شدن از طلوع حدود ۱۹ ساعت شب بودن را تجربه کرده بودیم و با سرعت از نور فاصله می‌گرفتیم ولی بر فراز آبنوس ستاره‌ها دلمان را به نورشان خوش کرده بودند. دلمان نور می‌خواست و مسجد الرحمن ستاره زیر زمین بود. مهر کم داشتیم. زود نماز خواندم و دادم به بقیه و شروع کردم قرآن خواندن، دل نمی‌کندم. باید می‌رفتیم سیر کارمان و از آن بهشت کوچک رحمت جدا شدیم. مسجدی دیگر رفتیم که معروف بود به نذری دادن. جلوی در نذری گذاشته بودند. دو خانم کامل محجبه در محله متمول منهن اما دم در مسجدی بسیار ضعیف و ساده و وسیله درستی می‌کردند برای فروش. تسبیح بهشان هدیه دادیم از مشهد امام رضا (ع). رزق خدا اگر بخواد برسد، از مشهد تا منهن فاصله‌ای نیست. مسجد آخر مسجد خوبی بود. مسجد شیعیان با کلاس‌های آموزشی با امام جماعت بسیار خوش اخلاق. چقدر با روح بود نماز جماعت، تندیس رنجی حرم امام حسین، حال معنوی خودمانی داشت. آنجا همه را با لقب خواهر و برادر صدامی زدند. یکی از شیعیان محلی گفت شما نمی‌توانید تصور کنید این پایگاه برای ما چقدر لازم و ارزشمند است وسط نیویورک. ذوق داشتیم هم ما و هم اهالی شیعه جامائیکا هم‌دیگر را با حس قربانیت وصف نکردنی خواهر و برادر خود می‌دانستیم. مسجدمان حقیقتاً بوی قم می‌داد بوی معصومیت...

ادامه دارد...

## یادداشت

### مسجد

**قسمت سوم / مسئول گروه‌های ایمانی** داشت گزارش می‌داد که در نیویورک چند سالی است تعداد مسلمانان بیشتر شده و به همین دلیل تعداد مساجد نیز بیشتر شده است. نسبت اهل سنت و شیعه هم ۵-۵ است. تعداد، تأثیر مستقیم بر تسهیلات دینی داشته و ۲ هفته است اجازه داده‌اند اذان پخش شود در محله‌هایی که تعداد مسلمانان آن اکثریت است. از مهم‌ترین مساجد نیویورک، مسجد کویتی بود که توریست‌های مسلمان را آنجا می‌برند. تایم اسکوتر را وسط کارهایمان زد کرده بودیم و جلوی برج امپایر در ماشین بودیم که نزدیک اذان شد.

قرار شد برای اقامه نماز مسجدی را پیدا کنیم. ۵ دقیقه داریم تا مسجد الرحمن. تایم اسکوتر را به برج‌های بلند و بلبوردهای بزرگ تبلیغاتی اش و وسعت بین چند برجش می‌شناسند. برخلاف تصور میدان نیست بلکه حالت یک مثلث دارد. ناغافل جلوی برج امپایر ایستادیم که از برج‌های معروف منهن است. برج امپایر نیز به بزرگی و بلندی و آسمان‌خراشی اش معروف است. شاید به همین دلیل بود که دنبال یک مسجد بزرگ آن اطراف می‌گشتم.

دنبال نقشه که رفتیم، رسیدیم کوچه پشتی برج امپایر و دقیقاً به موازات آن ساختمانی بود آیازتمانی که روی بنری باریک در محل ورودی زیرزمینش نوشته بود مسجد الرحمن. قلم منقبض شد. پیاده شدیم و رفتیم داخل. وای چه جویای کرد ارواح‌مان، رحمت می‌بارید از مسجد اهل سنت الرحمن. چقدر وسط آن همه بالا و پایین نیویورک و کار و تلاش احتیاج داشتیم به این همه آزاد شدن روح چه تنگنایی بالای پله‌ها بود در خیابان‌های منهن و کارهای سازمان مللی مان. از ایران که می‌آمدیم پشت کرده بودیم به شرق و دور شدن از طلوع حدود ۱۹ ساعت شب بودن را تجربه کرده بودیم و با سرعت از نور فاصله می‌گرفتیم ولی بر فراز آبنوس ستاره‌ها دلمان را به نورشان خوش کرده بودند. دلمان نور می‌خواست و مسجد الرحمن ستاره زیر زمین بود. مهر کم داشتیم. زود نماز خواندم و دادم به بقیه و شروع کردم قرآن خواندن، دل نمی‌کندم. باید می‌رفتیم سیر کارمان و از آن بهشت کوچک رحمت جدا شدیم. مسجدی دیگر رفتیم که معروف بود به نذری دادن. جلوی در نذری گذاشته بودند. دو خانم کامل محجبه در محله متمول منهن اما دم در مسجدی بسیار ضعیف و ساده و وسیله درستی می‌کردند برای فروش. تسبیح بهشان هدیه دادیم از مشهد امام رضا (ع). رزق خدا اگر بخواد برسد، از مشهد تا منهن فاصله‌ای نیست. مسجد آخر مسجد خوبی بود. مسجد شیعیان با کلاس‌های آموزشی با امام جماعت بسیار خوش اخلاق. چقدر با روح بود نماز جماعت، تندیس رنجی حرم امام حسین، حال معنوی خودمانی داشت. آنجا همه را با لقب خواهر و برادر صدامی زدند. یکی از شیعیان محلی گفت شما نمی‌توانید تصور کنید این پایگاه برای ما چقدر لازم و ارزشمند است وسط نیویورک. ذوق داشتیم هم ما و هم اهالی شیعه جامائیکا هم‌دیگر را با حس قربانیت وصف نکردنی خواهر و برادر خود می‌دانستیم. مسجدمان حقیقتاً بوی قم می‌داد بوی معصومیت...

ادامه دارد...

## یادداشت

### مسجد

**قسمت سوم / مسئول گروه‌های ایمانی** داشت گزارش می‌داد که در نیویورک چند سالی است تعداد مسلمانان بیشتر شده و به همین دلیل تعداد مساجد نیز بیشتر شده است. نسبت اهل سنت و شیعه هم ۵-۵ است. تعداد، تأثیر مستقیم بر تسهیلات دینی داشته و ۲ هفته است اجازه داده‌اند اذان پخش شود در محله‌هایی که تعداد مسلمانان آن اکثریت است. از مهم‌ترین مساجد نیویورک، مسجد کویتی بود که توریست‌های مسلمان را آنجا می‌برند. تایم اسکوتر را وسط کارهایمان زد کرده بودیم و جلوی برج امپایر در ماشین بودیم که نزدیک اذان شد.

قرار شد برای اقامه نماز مسجدی را پیدا کنیم. ۵ دقیقه داریم تا مسجد الرحمن. تایم اسکوتر را به برج‌های بلند و بلبوردهای بزرگ تبلیغاتی اش و وسعت بین چند برجش می‌شناسند. برخلاف تصور میدان نیست بلکه حالت یک مثلث دارد. ناغافل جلوی برج امپایر ایستادیم که از برج‌های معروف منهن است. برج امپایر نیز به بزرگی و بلندی و آسمان‌خراشی اش معروف است. شاید به همین دلیل بود که دنبال یک مسجد بزرگ آن اطراف می‌گشتم.

دنبال نقشه که رفتیم، رسیدیم کوچه پشتی برج امپایر و دقیقاً به موازات آن ساختمانی بود آیازتمانی که روی بنری باریک در محل ورودی زیرزمینش نوشته بود مسجد الرحمن. قلم منقبض شد. پیاده شدیم و رفتیم داخل. وای چه جویای کرد ارواح‌مان، رحمت می‌بارید از مسجد اهل سنت الرحمن. چقدر وسط آن همه بالا و پایین نیویورک و کار و تلاش احتیاج داشتیم به این همه آزاد شدن روح چه تنگنایی بالای پله‌ها بود در خیابان‌های منهن و کارهای سازمان مللی مان. از ایران که می‌آمدیم پشت کرده بودیم به شرق و دور شدن از طلوع حدود ۱۹ ساعت شب بودن را تجربه کرده بودیم و با سرعت از نور فاصله می‌گرفتیم ولی بر فراز آبنوس ستاره‌ها دلمان را به نورشان خوش کرده بودند. دلمان نور می‌خواست و مسجد الرحمن ستاره زیر زمین بود. مهر کم داشتیم. زود نماز خواندم و دادم به بقیه و شروع کردم قرآن خواندن، دل نمی‌کندم. باید می‌رفتیم سیر کارمان و از آن بهشت کوچک رحمت جدا شدیم. مسجدی دیگر رفتیم که معروف بود به نذری دادن. جلوی در نذری گذاشته بودند. دو خانم کامل محجبه در محله متمول منهن اما دم در مسجدی بسیار ضعیف و ساده و وسیله درستی می‌کردند برای فروش. تسبیح بهشان هدیه دادیم از مشهد امام رضا (ع). رزق خدا اگر بخواد برسد، از مشهد تا منهن فاصله‌ای نیست. مسجد آخر مسجد خوبی بود. مسجد شیعیان با کلاس‌های آموزشی با امام جماعت بسیار خوش اخلاق. چقدر با روح بود نماز جماعت، تندیس رنجی حرم امام حسین، حال معنوی خودمانی داشت. آنجا همه را با لقب خواهر و برادر صدامی زدند. یکی از شیعیان محلی گفت شما نمی‌توانید تصور کنید این پایگاه برای ما چقدر لازم و ارزشمند است وسط نیویورک. ذوق داشتیم هم ما و هم اهالی شیعه جامائیکا هم‌دیگر را با حس قربانیت وصف نکردنی خواهر و برادر خود می‌دانستیم. مسجدمان حقیقتاً بوی قم می‌داد بوی معصومیت...

ادامه دارد...

## یادداشت

### مسجد

**قسمت سوم / مسئول گروه‌های ایمانی** داشت گزارش می‌داد که در نیویورک چند سالی است تعداد مسلمانان بیشتر شده و به همین دلیل تعداد مساجد نیز بیشتر شده است. نسبت اهل سنت و شیعه هم ۵-۵ است. تعداد، تأثیر مستقیم بر تسهیلات دینی داشته و ۲ هفته است اجازه داده‌اند اذان پخش شود در محله‌هایی که تعداد مسلمانان آن اکثریت است. از مهم‌ترین مساجد نیویورک، مسجد کویتی بود که توریست‌های مسلمان را آنجا می‌برند. تایم اسکوتر را وسط کارهایمان زد کرده بودیم و جلوی برج امپایر در ماشین بودیم که نزدیک اذان شد.

قرار شد برای اقامه نماز مسجدی را پیدا کنیم. ۵ دقیقه داریم تا مسجد الرحمن. تایم اسکوتر را به برج‌های بلند و بلبوردهای بزرگ تبلیغاتی اش و وسعت بین چند برجش می‌شناسند. برخلاف تصور میدان نیست بلکه حالت یک مثلث دارد. ناغافل جلوی برج امپایر ایستادیم که از برج‌های معروف منهن است. برج امپایر نیز به بزرگی و بلندی و آسمان‌خراشی اش معروف است. شاید به همین دلیل بود که دنبال یک مسجد بزرگ آن اطراف می‌گشتم.

دنبال نقشه که رفتیم، رسیدیم کوچه پشتی برج امپایر و دقیقاً به موازات آن ساختمانی بود آیازتمانی که روی بنری باریک در محل ورودی زیرزمینش نوشته بود مسجد الرحمن. قلم منقبض شد. پیاده شدیم و رفتیم داخل. وای چه جویای کرد ارواح‌مان، رحمت می‌بارید از مسجد اهل سنت الرحمن. چقدر وسط آن همه بالا و پایین نیویورک و کار و تلاش احتیاج داشتیم به این همه آزاد شدن روح چه تنگنایی بالای پله‌ها بود در خیابان‌های منهن و کارهای سازمان مللی مان. از ایران که می‌آمدیم پشت کرده بودیم به شرق و دور شدن از طلوع حدود ۱۹ ساعت شب بودن را تجربه کرده بودیم و با سرعت از نور فاصله می‌گرفتیم ولی بر فراز آبنوس ستاره‌ها دلمان را به نورشان خوش کرده بودند. دلمان نور می‌خواست و مسجد الرحمن ستاره زیر زمین بود. مهر کم داشتیم. زود نماز خواندم و دادم به بقیه و شروع کردم قرآن خواندن، دل نمی‌کندم. باید می‌رفتیم سیر کارمان و از آن بهشت کوچک رحمت جدا شدیم. مسجدی دیگر رفتیم که معروف بود به نذری دادن. جلوی در نذری گذاشته بودند. دو خانم کامل محجبه در محله متمول منهن اما دم در مسجدی بسیار ضعیف و ساده و وسیله درستی می‌کردند برای فروش. تسبیح بهشان هدیه دادیم از مشهد امام رضا (ع). رزق خدا اگر بخواد برسد، از مشهد تا منهن فاصله‌ای نیست. مسجد آخر مسجد خوبی بود. مسجد شیعیان با کلاس‌های آموزشی با امام جماعت بسیار خوش اخلاق. چقدر با روح بود نماز جماعت، تندیس رنجی حرم امام حسین، حال معنوی خودمانی داشت. آنجا همه را با لقب خواهر و برادر صدامی زدند. یکی از شیعیان محلی گفت شما نمی‌توانید تصور کنید این پایگاه برای ما چقدر لازم و ارزشمند است وسط نیویورک. ذوق داشتیم هم ما و هم اهالی شیعه جامائیکا هم‌دیگر را با حس قربانیت وصف نکردنی خواهر و برادر خود می‌دانستیم. مسجدمان حقیقتاً بوی قم می‌داد بوی معصومیت...

ادامه دارد...

## یادداشت

### مسجد

**قسمت سوم / مسئول گروه‌های ایمانی** داشت گزارش می‌داد که در نیویورک چند سالی است تعداد مسلمانان بیشتر شده و به همین دلیل تعداد مساجد نیز بیشتر شده است. نسبت اهل سنت و شیعه هم ۵-۵ است. تعداد، تأثیر مستقیم بر تسهیلات دینی داشته و ۲ هفته است اجازه داده‌اند اذان پخش شود در محله‌هایی که تعداد مسلمانان آن اکثریت است. از مهم‌ترین مساجد نیویورک، مسجد کویتی بود که توریست‌های مسلمان را آنجا می‌برند. تایم اسکوتر را وسط کارهایمان زد کرده بودیم و جلوی برج امپایر در ماشین بودیم که نزدیک اذان شد.

قرار شد برای اقامه نماز مسجدی را پیدا کنیم. ۵ دقیقه داریم تا مسجد الرحمن. تایم اسکوتر را به برج‌های بلند و بلبوردهای بزرگ تبلیغاتی اش و وسعت بین چند برجش می‌شناسند. برخلاف تصور میدان نیست بلکه حالت یک مثلث دارد. ناغافل جلوی برج امپایر ایستادیم که از برج‌های معروف منهن است. برج امپایر نیز به بزرگی و بلندی و آسمان‌خراشی اش معروف است. شاید به همین دلیل بود که دنبال یک مسجد بزرگ آن اطراف می‌گشتم.

دنبال نقشه که رفتیم، رسیدیم کوچه پشتی برج امپایر و دقیقاً به موازات آن ساختمانی بود آیازتمانی که روی بنری باریک در محل ورودی زیرزمینش نوشته بود مسجد الرحمن. قلم منقبض شد. پیاده شدیم و رفتیم داخل. وای چه جویای کرد ارواح‌مان، رحمت می‌بارید از مسجد اهل سنت الرحمن. چقدر وسط آن همه بالا و پایین نیویورک و کار و تلاش احتیاج داشتیم به این همه آزاد شدن روح چه تنگنایی بالای پله‌ها بود در خیابان‌های منهن و کارهای سازمان مللی مان. از ایران که می‌آمدیم پشت کرده بودیم به شرق و دور شدن از طلوع حدود ۱۹ ساعت شب بودن را تجربه کرده بودیم و با سرعت از نور فاصله می‌گرفتیم ولی بر فراز آبنوس ستاره‌ها دلمان را به نورشان خوش کرده بودند. دلمان نور می‌خواست و مسجد الرحمن ستاره زیر زمین بود. مهر کم داشتیم. زود نماز خواندم و دادم به بقیه و شروع کردم قرآن خواندن، دل نمی‌کندم. باید می‌رفتیم سیر کارمان و از آن بهشت کوچک رحمت جدا شدیم. مسجدی دیگر رفتیم که معروف بود به نذری دادن. جلوی در نذری گذاشته بودند. دو خانم کامل محجبه در محله متمول منهن اما دم در مسجدی بسیار ضعیف و ساده و وسیله درستی می‌کردند برای فروش. تسبیح بهشان هدیه دادیم از مشهد امام رضا (ع). رزق خدا اگر بخواد برسد، از مشهد تا منهن فاصله‌ای نیست. مسجد آخر مسجد خوبی بود. مسجد شیعیان با کلاس‌های آموزشی با امام جماعت بسیار خوش اخلاق. چقدر با روح بود نماز جماعت، تندیس رنجی حرم امام حسین، حال معنوی خودمانی داشت. آنجا همه را با لقب خواهر و برادر صدامی زدند. یکی از شیعیان محلی گفت شما نمی‌توانید تصور کنید این پایگاه برای ما چقدر لازم و ارزشمند است وسط نیویورک. ذوق داشتیم هم ما و هم اهالی شیعه جامائیکا هم‌دیگر را با حس قربانیت وصف نکردنی خواهر و برادر خود می‌دانستیم. مسجدمان حقیقتاً بوی قم می‌داد بوی معصومیت...

ادامه دارد...

## یادداشت

### مسجد

**قسمت سوم / مسئول گروه‌های ایمانی** داشت گزارش می‌داد که در نیویورک چند سالی است تعداد مسلمانان بیشتر شده و به همین دلیل تعداد مساجد نیز بیشتر شده است. نسبت اهل سنت و شیعه هم ۵-۵ است. تعداد، تأثیر مستقیم بر تسهیلات دینی داشته و ۲ هفته است اجازه داده‌اند اذان پخش شود در محله‌هایی که تعداد مسلمانان آن اکثریت است. از مهم‌ترین مساجد نیویورک، مسجد کویتی بود که توریست‌های مسلمان را آنجا می‌برند. تایم اسکوتر را وسط کارهایمان زد کرده بودیم و جلوی برج امپایر در ماشین بودیم که نزدیک اذان شد.

قرار شد برای اقامه نماز مسجدی را پیدا کنیم. ۵ دقیقه داریم تا مسجد الرحمن. تایم اسکوتر را به برج‌های بلند و بلبوردهای بزرگ تبلیغاتی اش و وسعت بین چند برجش می‌شناسند. برخلاف تصور میدان نیست بلکه حالت یک مثلث دارد. ناغافل جلوی برج امپایر ایستادیم که از برج‌های معروف منهن است. برج امپایر نیز به بزرگی و بلندی و آسمان‌خراشی اش معروف است. شاید به همین دلیل بود که دنبال یک مسجد بزرگ آن اطراف می‌گشتم.

دنبال نقشه که رفتیم، رسیدیم کوچه پشتی برج امپایر و دقیقاً به موازات آن ساختمانی بود آیازتمانی که روی بنری باریک در محل ورودی زیرزمینش نوشته بود مسجد الرحمن. قلم منقبض شد. پیاده شدیم و رفتیم داخل. وای چه جویای کرد ارواح‌مان، رحمت می‌بارید از مسجد اهل سنت الرحمن. چقدر وسط آن همه بالا و پایین نیویورک و کار و تلاش احتیاج داشتیم به این همه آزاد شدن روح چه تنگنایی بالای پله‌ها بود در خیابان‌های منهن و کارهای سازمان مللی مان. از ایران که می‌آمدیم پشت کرده بودیم به شرق و دور شدن از طلوع حدود ۱۹ ساعت شب بودن را تجربه کرده بودیم و با سرعت از نور فاصله می‌گرفتیم ولی بر فراز آبنوس ستاره‌ها دلمان را به نورشان خوش کرده بودند. دلمان نور می‌خواست و مسجد الرحمن ستاره زیر زمین بود. مهر کم داشتیم. زود نماز خواندم و دادم به بقیه و شروع کردم قرآن خواندن، دل نمی‌کندم. باید می‌رفتیم سیر کارمان و از آن بهشت کوچک رحمت جدا شدیم. مسجدی دیگر رفتیم که معروف بود به نذری دادن. جلوی در نذری گذاشته بودند. دو خانم کامل محجبه در محله متمول منهن اما دم در مسجدی بسیار ضعیف و ساده و وسیله درستی می‌کردند برای فروش. تسبیح بهشان هدیه دادیم از مشهد امام رضا (ع). رزق خدا اگر بخواد برسد، از مشهد تا منهن فاصله‌ای نیست. مسجد آخر مسجد خوبی بود. مسجد شیعیان با کلاس‌های آموزشی با امام جماعت بسیار خوش اخلاق. چقدر با روح بود نماز جماعت، تندیس رنجی حرم امام حسین، حال معنوی خودمانی داشت. آنجا همه را با لقب خواهر و برادر صدامی زدند. یکی از شیعیان محلی گفت شما نمی‌توانید تصور کنید این پایگاه برای ما چقدر لازم و ارزشمند است وسط نیویورک. ذوق داشتیم هم ما و هم اهالی شیعه جامائیکا هم‌دیگر را با حس قربانیت وصف نکردنی خواهر و برادر خود می‌دانستیم. مسجدمان حقیقتاً بوی قم می‌داد بوی معصومیت...

ادامه دارد...

## یادداشت

### مسجد

**قسمت سوم / مسئول گروه‌های ایمانی** داشت گزارش می‌داد که در نیویورک چند سالی است تعداد مسلمانان بیشتر شده و به همین دلیل تعداد مساجد نیز بیشتر شده است. نسبت اهل سنت و شیعه هم ۵-۵ است. تعداد، تأثیر مستقیم بر تسهیلات دینی داشته و ۲ هفته است اجازه داده‌اند اذان پخش شود در محله‌هایی که تعداد مسلمانان آن اکثریت است. از مهم‌ترین مساجد نیویورک، مسجد کویتی بود که توریست‌های مسلمان را آنجا می‌برند. تایم اسکوتر را وسط کارهایمان زد کرده بودیم و جلوی برج امپایر در ماشین بودیم که نزدیک اذان شد.

قرار شد برای اقامه نماز مسجدی را پیدا کنیم. ۵ دقیقه داریم تا مسجد الرحمن. تایم اسکوتر را به برج‌های بلند و بلبوردهای بزرگ تبلیغاتی اش و وسعت بین چند برجش می‌شناسند. برخلاف تصور میدان نیست بلکه حالت یک مثلث دارد. ناغافل جلوی برج امپایر ایستادیم که از برج‌های معروف منهن است. برج امپایر نیز به بزرگی و بلندی و آسمان‌خراشی اش معروف است. شاید به همین دلیل بود که دنبال یک مسجد بزرگ آن اطراف می‌گشتم.

دنبال نقشه که رفتیم، رسیدیم کوچه پشتی برج امپایر و دقیقاً به موازات آن ساختمانی بود آیازتمانی که روی بنری باریک در محل ورودی زیرزمینش نوشته بود مسجد الرحمن. قلم منقبض شد. پیاده شدیم و رفتیم داخل. وای چه جویای کرد ارواح‌مان، رحمت می‌بارید از مسجد اهل سنت الرحمن. چقدر وسط آن همه بالا و پایین نیویورک و کار و تلاش احتیاج داشتیم به این همه آزاد شدن روح چه تنگنایی بالای پله‌ها بود در خیابان‌های منهن و کارهای سازمان مللی مان. از ایران که می‌آمدیم پشت کرده بودیم به شرق و دور شدن از طلوع حدود ۱۹ ساعت شب بودن را تجربه کرده بودیم و با سرعت از نور فاصله می‌گرفتیم ولی بر فراز آبنوس ستاره‌ها دلمان را به نورشان خوش کرده بودند. دلمان نور می‌خواست و مسجد الرحمن ستاره زیر زمین بود. مهر کم داشتیم. زود نماز خواندم و دادم به بقیه و شروع کردم قرآن خواندن، دل نمی‌کندم. باید می‌رفتیم سیر کارمان و از آن بهشت کوچک رحمت جدا شدیم. مسجدی دیگر رفتیم که معروف بود به نذری دادن. جلوی در نذری گذاشته بودند. دو خانم کامل محجبه در محله متمول منهن اما دم در مسجدی بسیار ضعیف و ساده و وسیله درستی می‌کردند برای فروش. تسبیح بهشان هدیه دادیم از مشهد امام رضا (ع). رزق خدا اگر بخواد برسد، از مشهد تا منهن فاصله‌ای نیست. مسجد آخر مسجد خوبی بود. مسجد شیعیان با کلاس‌های آموزشی با امام جماعت بسیار خوش اخلاق. چقدر با روح بود نماز جماعت، تندیس رنجی حرم امام حسین، حال معنوی خودمانی داشت. آنجا همه را با لقب خواهر و برادر صدامی زدند. یکی از شیعیان محلی گفت شما نمی‌توانید تصور کنید این پایگاه برای ما چقدر لازم و ارزشمند است وسط نیویورک. ذوق داشتیم هم ما و هم اهالی شیعه جامائیکا هم‌دیگر را با حس قربانیت وصف نکردنی خواهر و برادر خود می‌دانستیم. مسجدمان حقیقتاً بوی قم می‌داد بوی معصومیت...

ادامه دارد...

## یادداشت

### مسجد

**قسمت سوم / مسئول گروه‌های ایمانی** داشت گزارش می‌داد که در نیویورک چند سالی است تعداد مسلمانان بیشتر شده و به همین دلیل تعداد مساجد نیز بیشتر شده است